

## آی‌شایسته‌ی دموکراسی هستیم؟

جاناتان ولف<sup>۱</sup>

برگردان: ژاله صمدی

ما از دولت‌های خود چه می‌خواهیم؟ قانون‌های عادلانه و کارآمد شروع خوبی است. چگونه به آن دست می‌یابیم؟ اگر فکر می‌کنید دموکراسی، دست‌کم بخشی از پاسخ به این پرسش است، بنا به گفته‌ی افلاتون در کتاب جمهوری، مرتکب اشتباه بزرگ و خطرناکی شده‌اید.

مثالی را در نظر بگیرید. فرض کنید بازویتان به شدت درد می‌کند و به‌طور غیرعادی متورم شده است و شما نگران این موضوع هستید. چه باید بکنید؟ شکی نیست، باید به‌سرعت به پزشک مراجعه کنید نه این‌که به سوپرمارکت محل بروید، نشانه‌های بیماری خود را برای دیگران تعریف کنید و نظر مشتری‌ها را در مورد استفاده از دارو یا قطع کردن بازویتان بپرسید. وقتی نیاز به مشورت داریم، باید به‌متخصص مراجعه کنیم. ساده است که افراد عادی دانش لازم برای تصمیم‌گیری‌های پزشکی را ندارند و این دیوانگی است که خود را به‌دست آن‌ها بسپارید.

افلاتون می‌گوید: اهمیت سلامت یک کشور کم‌تر از اهمیت سلامت افراد آن نیست. به‌رای گذاشتن مساله‌های مملکتی، درست مانند مساله‌های مربوط به سلامتی، ابلهانه است. بنابراین به‌طور کلی دموکراسی بی‌معناست.

می‌توانیم استدلال افلاتون را به‌صورت دقیق‌تر با این عبارت‌ها بیان کنیم:

- ۱- حکومت کردن یک مهارت است.
- ۲- منطقی است که هر مهارتی را به‌متخصص آن سپرد.

---

۱. استاد فلسفه، (UCL) University College London

۳- دموکراسی یعنی حکومت مردم.

۴- مردم، متخصص نیستند.

بنابراین:

۵- دموکراسی غیرمنطقی است.

استدلال قانع‌کننده‌ای به نظر می‌رسد و کسانی که مدافع دموکراسی هستند باید به دنبال پاسخ باشند. درست مانند هر استدلال دیگری، دو راه حل اولیه برای یافتن پاسخ وجود دارد. اول این که می‌توانیم نشان دهیم یک یا بیش از یکی از فرض‌های افلاتون نادرست است و نتیجه‌گیری درست بر مبنای فرض نادرست، چیزی را ثابت نمی‌کند. دوم این که می‌توانیم نشان دهیم نتیجه‌گیری، ارتباط به فرض‌ها ندارد و بنابراین استدلال افلاتون نادرست است. یک دموکرات چه راهی را انتخاب می‌کند؟ مسلم است که راه‌های زیادی وجود دارد اما سرانجام باید از یک جا شروع کرد.

اجازه بدهید دوباره فرض چهارم را نگاه کنیم که می‌گوید: مردم متخصص نیستند. در مثال قبل به سادگی پذیرفتیم که مردم در مورد مساله‌های پزشکی تخصص کافی ندارند تا بتوان به آنان اطمینان کرد. آن‌ها در این زمینه آموزش ندیده‌اند و آن قدر صلاحیت ندارند که بتوان نظرهایشان را جدی گرفت. اما آیا باید بپذیریم که مردم در زمینه‌ی مساله‌های سیاسی هم دانش و صلاحیت لازم را ندارند؟

در نگاه اول، تلاش در جهت ثابت کردن این موضوع احمقانه به نظر می‌رسد؛ چراکه به طور کلی مردم علاقه‌ی چندانی به سیاست ندارند و تمایل زیادی به پرداختن به جزئیات سیاست و قانون نشان نمی‌دهند. پس چگونه می‌توان به تصمیم‌گیری‌های آنان اطمینان کرد؟

جالب است که پاسخی برای این پرسش وجود دارد. با وجود این که به هر فرد به تنهایی نمی‌توان اطمینان کرد اما اگر یک گروه را با هم در نظر بگیریم، دیگر این چنین نیست. به عبارت دیگر، درست است که هر یک از افراد گروه به تنهایی متخصص نیستند ولی در شرایط مناسب، کل گروه یک متخصص به حساب می‌آید.

اما چرا این‌گونه است؟ گُنْدُرسِه (Condorcet) فیلسوف و ریاضی‌دان فرانسوی سده‌ی هجدهم، به این پرسش پاسخ داده است. او نشان داده که چگونه احتمال‌ها به شکل جالبی در کنار هم قرار می‌گیرند. تصور کنید باید در مورد موضوع مشخصی رای

بدهیم و تنها دو پاسخ وجود دارد. با این که همیشه نمی‌توان به یک رای اطمینان کرد، اما در شرایط مناسب به تقریب می‌توان مطمئن بود که اکثریت به تصمیم درست خواهند رسید. متغیرهای اصلی در این جا عبارتند از: تعداد افراد گروه، شایستگی متوسط رای دهندگان و تعداد اکثریت، این نمونه را از «رایان باری»، فیلسوف و عالم سیاسی، در نظر بگیرید:

اگر هزار نفر رای دهنده داشته باشیم که هر کدام به طور متوسط در ۵۱ درصد مواقع درست عمل می‌کنند، احتمال آن که در هر مورد، اکثریت ۵۱ درصدی درست عمل کنند چقدر است؟ پاسخ ۶۹ درصد است. اگر اکثریت قابل قبول همان ۵۱ درصد باشد ولی تعداد رای دهندگان ۱۰۰۰۰ نفر شود، احتمال به حدود صد درصد (۹۹/۹۷ درصد) خواهد رسید.»

آیا این نشان می‌دهد که همه‌ی مردم در کنار هم متخصص به حساب می‌آیند؟ به طور بالقوه، شاید. امکان بالقوه و واقعیت، فاصله‌ی زیادی با هم دارند. شایستگی و صلاحیت متوسط افراد گروه باید بالاتر از ۵۰ درصد باشد. در غیر این صورت بر اساس گفته‌ی گُندُرسه، استدلال نتیجه‌ی عکس خواهد داد.

پس فرض کنید در مثال قبل می‌توانیم مطمئن باشیم که صلاحیت متوسط رای دهندگان بیش از ۵۰ درصد است. آیا در این صورت موفق شده‌اید؟ نه به طور کامل. لازم است یقین داشته باشیم که آن‌ها بر اساس نظر واقعی خود رای می‌دهند. برای توضیح بیش تر بگذارید یک هیات منصفه را مثال بزنم. دادرسی هیات منصفه از جهت‌هایی به رأی‌گیری دموکراتیک شباهت دارد. در یک دادرسی، از اعضای هیات منصفه خواسته می‌شود تا اعلام کنند آیا متهم گناه‌کار است یا نه. رای دادن آن‌ها باید بر این اساس باشد نه بر مبنای ظاهر زیبای وکیل شاکی یا نفرت از پلیس. در غیر این صورت، هیات منصفه به وظیفه‌اش، یعنی محکوم کردن متهم در صورتی که دلیل درستی وجود داشته باشد، عمل نکرده است.

پس مساله‌ی اول این است که رای دهندگان توانایی قضاوت صحیح را داشته باشند و مساله‌ی دیگر آن که انگیزه‌ی لازم برای این کار را داشته باشند. برای توضیح این مورد باید پرسش جدیدی مطرح کنیم. وقتی از شما خواسته می‌شود در یک رای‌گیری شرکت کنید، به طور دقیق چه چیزی از شما خواسته شده است؟

۱- بهترین انتخاب برای شما کیست؟

۲- بهترین انتخاب برای کشور کیست؟

ممکن است بین تمایل شخصی و انتخاب درست، تناقض وجود داشته باشد. آیا باید به دنبال علاقه‌ی شخصی خود باشید (به عنوان مثال، کاندیدایی را انتخاب کنید که مالیات را کاهش خواهد داد) یا باید به فکر مصلحت عمومی جامعه باشید؟ شاید در بعضی موارد این دو با هم هماهنگ باشند اما در مواردی نیز این‌گونه نیست. پس چه باید کرد؟

ابتدا باید پرسید: ما چه می‌کنیم؟ پاسخ این است: بعضی از مردم بر مبنای تمایل شخصی خود رای می‌دهند. برخی، معیار درست بودن انتخابشان برای جامعه را در نظر می‌گیرند و بعضی هر دو مبنا را، یعنی می‌گویند: درست را انتخاب می‌کنم تا جایی که هزینه زیادی برای خودم نداشته باشد. علوم اجتماعی به ما می‌گوید که مردم به دلایل مختلفی رای می‌دهند، حتی برای خنثا کردن رای همسر خود.

استدلال‌کننده تنها زمانی درست است که مردم انگیزه‌ی درستی برای رای دادن داشته باشند. به عبارت دیگر دو عامل صلاحیت و انگیزه‌ی رای‌دهنده اهمیت دارد. حتی اگر از شایستگی متوسط آن‌ها مطمئن باشید، آیا می‌توانید به انگیزه‌ی آنان نیز یقین داشته باشید؟ در مورد دموکراسی، این یعنی باید اطمینان داشته باشید که اکثریت رای‌دهندگان آماده خواهند بود که بر اساس صلاح کشور رای بدهند، نه بر مبنای سلیقه‌ی شخصی یا تنها به این دلیل که همه چیز را به هم بریزند. آیا می‌توان به این یقین رسید؟ به طور یقین نه، کسی نمی‌تواند به ما بگوید که چگونه رای بدهیم پس حتی اگر همه‌ی مردم با هم پتانسیل متخصص بودن را داشته باشند، در عمل، تصمیم آن‌ها نشان‌دهنده‌ی درست یا بهترین نیست.

آیا این یعنی دموکراسی غیرقابل دفاع است؟ نه، هرگز. من می‌خواستم بگویم که یکی از راه‌های پاسخ به افلاتون، به نتیجه نمی‌رسد. یعنی اگر نشان بدهیم که همه‌ی مردم با یکدیگر، متخصص به حساب می‌آیند (و در نتیجه یکی از فرض‌های افلاتون را رد کنیم)، به انگیزه‌ی هر شخص خواهیم رسید که به راحتی قابل تایید نیست. پس درس ارزشمندی گرفتیم و آن این‌که: تا وقتی یاد نگیریم افراد مسوولی باشیم و به صلاح عمومی کشور فکر کنیم، برای دموکراسی آماده نیستیم.